

## ملاحظاتی درباره

### تاریخ نگاری طبقه ی کارگر ایران (بخش اول)

آصف بیات

مترجم: م. آرمان

تاریخ طبقه ی کارگر ایران، به معنی واقعی، وجود ندارد. نه یک تاریخ کامل زندگی طبقه ی کارگر در سطح ملی وجود دارد، و نه تاریخی که شرح یک دوره کوتاه از زندگی آن در یک ناحیه معین باشد. نوشته هایی که از تاریخ کارگری موجود است عمدتاً تشریح اتحادیه های کارگری، بخصوص در سالهای ۵۳ - ۱۹۴۱ است و نه تاریخ زنان و مردان کارگر، یعنی کار، جامعه، فرهنگ و سیاست آنها. باید توجه داشت که تاریخ کارگری، حوزه انحصاری محققان مسایل کارگری نبوده و پژوهندگان تاریخ اجتماعی و علم سیاست، فعالان جنبش چپ و صاحب نظران دینی (اسلامی) نیز در مورد تاریخ و رفتار طبقات کارگر سخن رانده اند؛ و این مفسران غیررسمی معمولاً از تاریخ های تدوین شده، سخنرانی ها و گفتار سیاسی مندرج در آثار فعالان چپ گرا، و در نوشته های گوناگون رهبران اسلامی در ایران، بعنوان وسایل تفسیر درباره کارگر سود می جویند.

در اولین بخش این نوشتار، من از نزدیک به نمونه هایی از تمامی مثالهای فوق الذکر نگاه خواهم کرد تا نشان دهم که مفهوم «طبقه ی کارگر» چگونه توسط این مفسران، یعنی علوم سیاسی دانان، تاریخ دانان، فعالان و ایدئولوگ های دولتی شکل گرفته است. مفروضات نظری اصلی و الگوی

- ۳۵- همان، ص ۲۷.
- ۳۶- همان، ص ۲۴.
- ۳۷- محمد مهدی شریف کاشانی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان، تهران ۱۳۲۲، جلد دوم، ص ۵۵۲ - ۵۴۹.
- ۳۸- ادوارد گری: گزارشات رسمی از مذاکرات پارلمانی، سال ۱۹۱۰، جلد هفدهم، ص ۵۷۳.
- ۳۹- مکی نون وود: همان، ص ۱۸۵۸.
- ۴۰- مکی نون وود: همان مجموعه، جلد شانزدهم، ص ۲۲۸۷.
- ۴۱- لینچ: همان مجموعه، سال ۱۹۰۹، جلد دوم، ص ۱۸۲۵ - ۱۸۲۴.
- ۴۲- ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، چاپ خارج از کشور، بی تاریخ، ص ۴۸.

شد و حتا در توضیح آنها از یک منطق تاریخی نیز مدد گرفته نمی شد. این وقایع بعنوان بازتاب تأثیر اوضاع بین المللی بر سیاست داخلی مورد بررسی قرار می گیرد. بسیاری از نویسندگان غربی که در مورد ایران تحقیق می کنند بطور ضمنی و یا صریح به تحولات تاریخی ایران از زاویه ی شرق شناسانه نگریسته اند. این دیدگاه با تأکید بر «یگانگی» جوامع خاورمیانه، بر موضوع هایی نظیر فرهنگ و دین بعنوان بستر تداوم تاریخی، و یا شخصیت ها و خواص بعنوان منشاء تغییر تاریخی تأکید ورزیده است. کتاب «نخبگان سیاسی ایران» اثر ماروین زونیس (M. Zonis)، به عنوان مثال، بیانگر یک روش نخبه گرا و از بالا نسبت به تاریخ ایران است و در آن جای چندانی برای ایفای نقش گروه های اجتماعی، بخصوص طبقات اجتماعی، موجود نیست. این روش بر این فرضیه ی نظری استوار است که «در جوامعی که پویش های سیاسی آنها کمتر حالت نهادی بخود گرفته است، تمایلات و رفتار افراد قدرتمند راهنمای صحیحی برای شناخت تغییر سیاسی است.» گرچه نمی توان منکر نقش افراد در تغییرات سیاسی بود (و این امر حتا می تواند در کشورهای غربی که پویش های سیاسی شان حالت نهادی بخود گرفته است مصداق یابد) می باید تأثیر نیروهای اجتماعی را بر رفتار فردی به رسمیت شناخت. در تاریخ نگاری نخبه گرا، طبقه ی کارگر به همراه سایر گروه های پایینی جامعه بسادگی تمام مورد بی اعتنائی قرار گرفته اند.

از طرف دیگر، بررسی تاریخی دونالد ویلبر (D. Wilber)، بنام «ایران» بیانگر یک روش شرق شناسانه در ترکیب با رگه هایی از دفاع (از رژیم وقت) است. تحقیق ویلبر در کلیت خود به «میراث پر غرور، سنت های مورد احترام، همنوایی دینی، و مواد پیوند دهنده در یک جامعه ی پرشکاف که همگی در تحکیم تداوم و تمامیت کشور دخیلند» توجه دارد. روایت او نه بر تضاد که بر «وفاق عمومی» همراه با «اهداف روشنگرانه» صاحب قدرت استوار است. در کتاب «ایران: گذشته و حال»، که در سال ۱۹۷۹ هشتمین چاپ خود را پشت سرگذارد، ویلبر تنها سه صفحه را به «کارگران صنعتی» اختصاص می دهد آنهم برای اینکه بگوید که شاه «تسلط شوروی و کمونیستها بر اتحادیه ها» را با توسل به ممنوع کردنشان شکست. وی در ادامه اظهار می دارد که در دوره ی پس از کودتا شرایط کار بهبود یافت

مفهومی ای که در چارچوب آن طبقه ی کارگر تصویر شده است، و همچنین نتایج عملی مفهوم بندی نظری طبقه ی کارگر مورد امتحان قرار خواهد گرفت. بطور کلی، من چهار جریان در تاریخ نگاری را مورد ارزیابی قرار خواهم داد: آثار شرق شناسان و طرفداران نوسازی جامعه؛ تاریخ دانان جنبش کارگری؛ فعالان چپ گرا؛ و نظریه پردازان اسلامی که در مجموع، بیانگر روش های نخبه گرایانه، ساختار گرایانه، جوهر گرایانه، و اخلاق گرایانه نسبت به تاریخ و رفتار طبقه ی کارگر است.

به عقیده من یک نگرش درست می باید بر کمبودهای روش های بالا، بویژه آن روشی که «کارگر» را تنها با توجه به موقعیت عینی آن در ساختار طبقاتی تعریف می کند (ساختار گرایی)، فایق آید و در عوض بر آگاهی، فرهنگ و رفتار کارگران تأکید نماید. در عین حال، مشکلات فرهنگ گرایی (Culturalism) و عدم کفایت استفاده از زبان بعنوان تنها معیار تظاهر طبقاتی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. من در مقاله دیگری به این جنبه ها پرداخته ام و سعی کرده ام «واقعیت» طبقه ی کارگر در ایران را نشان دهم. این کار از طریق بررسی نمونه هایی که از طبقه ی کارگر در گفتار اجتماعی و سیاسی موجود است صورت می گیرد؛ به عبارت دیگر با نشان دادن شکلی که کارگران توسط عامه، بخصوص صاحب منصبان دولتی و کارفرمایان، و همچنین توسط خود کارگران، مورد مشاهده قرار می گیرند. در این ارتباط، موضوع زبان، بخصوص زبان اسلام، مورد کندوکاو قرار می گیرد. با توسل به تحلیل گفتاری (Discourse Analysis)، من به این مبحث پرداخته ام که کارگران چگونه درک خود را از «طبقه بودن» و نقش اسلام بعنوان یک ایدئولوژی، شکل فرهنگی و نظام گفتاری ابراز می کردند.

#### چهار جریان تاریخ نگاری

الف - تاریخ نگاری شرق شناسانه و مدافع نوسازی جامعه: بی اعتنایی به کارگران

تا همین اواخر، تاریخ نگاری ایرانی به تاریخ شخصیت ها، نهادها، و برخی وقایع تقلیل پیدا کرده بود؛ این سبک شامل یک روایت و روش شناسی تجربی، طبعی بسیار سیاسی و فردگرایانه، و دیدگاهی محلی و ناحیه ای بود. تحولات و تناقضات سیاسی و اجتماعی از زاویه ی طبقاتی بررسی نمی

یک ترکیب سطح بالای نظری و تحلیلی برخوردار است. بهمین خاطر ضروری است که به آنها با جزئیات بیشتری بپردازیم. همایون کاتوزیان، به نقد جدی آن دسته تاریخ دانان و محققان علوم اجتماعی که در توصیف تاریخ ایران از مقوله‌هایی نظیر «فتودال» و «سرمایه دار» استفاده می‌کنند، دست می‌زند. در مفروضات نظری کاتوزیان، مفهوم «طبقه» کاربردی برای شناخت جامعه‌ی ایران در قرن بیستم ندارد. بحث او را می‌توان بدین شرح خلاصه کرد: جامعه‌ی ایران قبل از اصلاحات ارضی سال ۱۹۲۲ را نمی‌توان فتودالی ارزیابی کرد زیرا «جامعه‌ای استبدادی» است که خصیلت حکومت‌های خودکامه را دارد. در نظر کاتوزیان، «استبداد» نه فقط بیانگر ایران پیش از قرن نوزدهم، که تمامی تاریخ ایران تا این لحظه است. استبداد قرن بیستم، اما، با نوعی «شبه نوگرایی» (Pseudo-Modernism) یعنی تحولات اقتصادی و سیاسی دوران پهلوی، عجین گردیده است. استبداد، طبق تعریف، منکر مفاهیم امنیت حقوقی و سیاسی می‌شود و مدافع انباشت ثروت، دارایی شخصی، و سرمایه است. اما ضعف درونی یک نظام انباشت خصوصی سرمایه همراه با فقدان استقلال فردی ناشی از استبداد، به تحولات اجتماعی - اقتصادی ایران جهتی متفاوت از تغییرات اروپا داد. بهمین خاطر، کاتوزیان معتقد است که اشتباه خواهد بود که ایران قرن بیستم را، با ساخت طبقاتی و تضادهای خاص خود، سرمایه داری خطاب کنیم.

گرچه کاتوزیان باور دارد که «جامعه‌ی ایران بی طبقه نیست»، ولی واژه‌ی طبقه در کتاب او تنها به شماری از مردم و حرفه‌ها اطلاق می‌شود و از هیچ وزن اجتماعی یا سیاسی برخوردار نیست. همچنین، در باور وی، تضاد طبقاتی هیچ نقشی در تحولات سیاسی ایران بازی نمی‌کند. برعکس، با توجه به شیوع استبداد، «تا همین امروز، روشن‌ترین مرز تمایز اجتماعی (حتا لایه بندی اجتماعی)، خط فاصل میان دولت و ملت است.» بدین ترتیب، در طرح کاتوزیان، «طبقه کارگر» چیزی بجز مجموعه‌ای از کارگران مزدگیر و شاغل در صنعت نمی‌باشد. از لحاظ اجتماعی - اقتصادی، کارگران فقط می‌توانند بعنوان بخشی از ملت، در تقابل با دولت، اهمیت پیدا کنند.

نقد کاتوزیان از کاربرد کلی مفاهیم مارکسیسم غربی در ایران جالب است

چرا که از شمار اعتصاب‌ها کاسته شد. با این حال، ویلبر هیچ اظهار نظری دربارهٔ کودتا، که محیط کار را تحت نظارت پلیس مخفی قرار داد و اعتصاب‌ها را غیرقانونی کرد، نمی‌کند.

تحقیق کلی ژوزف آپتون (J. Upton)، «تاریخ ایران مدرن: یک تفسیر»، فاقد کاستی‌های روش نخبه‌گرا و توجیه رژیم است؛ زیرا تلاش می‌کند که بر تاریخ مردم تمرکز کند. اما مردم از دیدگاه او شامل سه مقوله‌ی وسیع است: دهقان‌ها، شهرنشین‌ها، و ساکنان ایل‌ها و قبایل. مقوله‌ی طبقه متوسط نیز بعداً اضافه می‌شود. ولی مقوله‌ی «کارگر» به ندرت در متن ظاهر می‌گردد و آنگاه که نمودار هم می‌شود فاقد هر گونه ارزش تحلیلی و اهمیت اجتماعی است.

روش بسیار مشابهی را می‌توان در آثار آن لمبتن (A. Lambton)، یکی از شرق‌شناسان معتبر انگلیسی، مشاهده کرد. برای لمبتن، «جامعه‌ی ایرانی دورهٔ قاجار» عمدتاً شامل «رهبران ایلی»، «زمینداران»، «دیوانسالاران رده‌ی بالا»، «طبقات دینی»، و «طبقات تجاری» بود. وری اینها «توده‌ها»، شامل بخش روستایی و بخش شهری، قرار داشتند که کارکرد اصلی‌شان پرداخت مالیات به دولت، به رهبران محلی، و یا هر دو، ذکر شده و از وضع اجتماعی‌شان بعنوان فاجعه آمیز و بیمارگونه و در عین حال شدیداً دینی یاد شده است. مجدداً مقوله‌ی «کارگر» یا غایب است و یا در مقوله‌ی «توده‌های شهری» ادغام گردیده. غیبت مقوله‌ی «کارگران» یا «طبقه کارگر» در این آثار تاریخی می‌تواند مبین غیبت وجودی یا اجتماعی طبقه کارگر در جامعه باشد. با این وجود، بیشتر محتمل است که ادبیات شرق‌شناسانه، پیشاپیش، فرض را بر عدم اهمیت اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر قرار داده باشد. کوتاه سخن آنکه در روایت نخبه‌گرا و شرق‌شناسانه، مقوله‌ی «کارگر» به ندرت، جدا از اصناف، وجود مستقلی داشته است و معمولاً در مقوله‌ی وسیع توده‌های شهری - که با صفات بینوا، کم اطلاع و بسیار مذهبی توصیف شده - ادغام گردیده است.

در سال‌های اخیر، برخی پژوهشگران تاریخ ایران مدرن را از یک «دیدگاه غیر طبقاتی» نیز بررسی کرده‌اند. اما برخلاف پیشینیان، تاریخ آنها از

موقعیت های خاص صورت می گرفت و نه بطور استراتژیک.

بنابراین سؤال اساسی آن نیست که آیا اقتصاد ایران در دوره محمد رضا شاه و تا حدودی هم در زمان رضاشاه سرمایه داری بود یا نه. ماهیت اقتصاد این دوره سرمایه دارانه بود. علیرغم آنکه فرهنگ و ارزش های پیش سرمایه داری و شکل سیاسی استبدادی را در خود ادغام کرده بود. بدین ترتیب، سؤال اساسی آنستکه آیا رواج یک اقتصاد سرمایه دارانه، از نوع ایرانی، برای شکل گیری طبقه ی کارگر کفایت می کرد؟ سؤال دیگر آنکه این ارزش های غیرلیبرالی و فرهنگ های «سنتی» در جامعه، نظیر هویت ها و ارتباط های کهن (دینی، خویشاوندی، اشتراکی) چگونه بر شکل گیری طبقه کارگر اثر گذاشته اند. یکی از مکتب های عمده تاریخ نگاری، یعنی مکتب فعالان چپ - مارکسیست در ایران، پیشاپیش فرض کرده است که گسترش ساختار سرمایه دارانه الزاماً به توسعه ی یک طبقه کارگر می انجامد. و اکنون بحث خود را معطوف به مفروضات نظری این مکتب خواهیم کرد.

ب - تاریخ نگاری مارکسیستی: طبقه کارگر به عنوان یک طبقه خاص علیرغم آنکه روش های نخه گرا و شرق شناسانه ی متکی بر تحلیل «غیر طبقاتی» بر تاریخ نگاری ایرانی مسلط بوده ولی تاریخ دانان و فعالان چپ گرا، در تحلیل های تاریخی شان، از «طبقه» بعنوان یک مفهوم بنیادین استفاده کرده اند. بخش عظیم این تاریخ دانان یا محققان شوروی بوده اند و یا ایرانیانی که بشدت تحت تأثیر تاریخ نگاری مارکسیسم شوروی قرار داشته اند. نوشته های آنها همچنان منبع اصلی مرجعیت تاریخی و روش نظری برای اکثریت سازمان های چپ گرای سیاسی در ایران به شمار می رود.

یکی از آثار اولیه ی اصلی که با موضوع ظهور طبقه کارگر در ایران مربوط است تحقیق عبداللّه اف بنام «صنعت ایران و شکل گیری طبقه کارگر در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم» است که تنها فصل سوم آن به زبان انگلیسی برگردانده شده است. عبداللّه اف یکی از تاریخ دانان روسی، به تشریح جنبه های کمی و کیفی طبقه کارگر و شرایط کار و فعالیتهای

و ما در مقاله دیگری به آن پرداخته ایم. معذالک، مدل خود کاتوزیان، گرچه چندان بدیع نیست، دارای کمبودهای مفهومی و اطلاعاتی است. اول آنکه، وی بر این استدلال است که ایران در دوره ی شاه نمی تواند سرمایه داری خطاب شود زیرا پیش از آن نظام استبدادی برقرار بود و نه فئودالیسم. برخلاف فرض او، سرمایه داری ناگزیر نیست که از دل فئودالیسم بیرون آید. مردم شناسان به ظهور روابط سرمایه داری از دل جوامع ساده و مساوات طلبانه - کمونی اشارات بسیار داشته اند. رواج نظام های اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری در شماری از کشورهای آفریقایی پسا مستعمراتی نشان از این امکان دارد. ولی سرمایه داری در این جوامع خصلت ویژه ای بخود می گیرد. بدین معنی که سرمایه داری از سویی با ادغام ارزش های سنتی و فرهنگ های پیشاسرمایه داری در خود، از آنها بهره می برد و از سوی دیگر به وسیله ی آنها تضعیف می گردد. البته این ارزش ها، بنابر مقتضیات فرهنگی هر جامعه، متفاوتند؛ اما آنچه که در اکثر این جوامع مشترک است عبارت است از: فقدان ارزش های لیبرالی مثل آزادی و برابری در مقابل قانون (مثلاً قرارداد)، رواج خودکامگی پدرسالارانه، تمایل به سودبری سریع، استفاده از هنجارهای تجاری در فعالیتهای صنعتی، برنامه ریزی کوتاه مدت و نظایر آن.

دوم، مفهوم «استبداد»، بعنوان یک شکلبندی اجتماعی، و نه بعنوان شکل سیاست، بیانگر یک مدار غیر واقعی تداوم در تاریخ ایران است که شرایط اجتماعی - اقتصادی قرن دهم را با شرایط قرن بیستم مشابه می پندارد. حتا اگر دلایل منطقی ای برای استفاده از مفهوم «استبداد» بعنوان یک شکل سیاسی، یعنی حکومت خودکامه با یا بدون قانون اساسی، وجود داشت، باز هم استبداد شاه در قرن بیستم با اشکال قبلی آن بسیار متفاوت بود. زیرا خودکامگی شاه بوسیله ی نیروهای جدید داخلی و جهانی محدود شده بود. در حقیقت، بعنوان نکته ی سوم، این شکل مدرن استبداد می تواند با اقتصاد و ساختار اجتماعی سرمایه داری همزیستی داشته باشد. جالب آنکه، همانند بسیاری کشورهای جهان سوم، در ایران نیز خود دولت مروج (شبه)نوگرایی سرمایه دارانه و مشوق انباشت خصوصی بود. در عین حال، مداخله های اختیاری دولت در فعالیتهای اقتصاد رنجش خاطر سرمایه داران و شرکتهای خصوصی را فراهم آورده بود. با این همه، این محدودیتها بطور عمده در



آنها از حیث ایدئولوژیک و سیاسی هر دو برخوردی تبعیض آمیز دارند. بعنوان مثال، برای تاریخدان های توده ای، رهبری حزب توده غالباً بعنوان یکی از بنیادی ترین عوامل پیروزی های اقتصادی و دستاوردهای سیاسی طبقه کارگر ایران معرفی می شود. از سوی دیگر، کتاب کامبخش با ترکیب کردن تاریخ حزب توده و جنبش کارگری، و با تأکید بر تاریخ حزبی، بطور ضمنی به وحدت میان کارگران و حزب اشاره می کند. دوم، این نوشتارها طرح نظری و چارچوب مفهومی خود را از مارکسیسم مکانیکی انترناسیونال دوم، که معمولاً از خصلت های تعمیم یابی غیردقیق، مدل های ساده گیرانه، و تقلیل گرایی اقتصادی برخوردارند، اخذ می کنند. در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۷۰، دو نوشته ی اصلی در تربیت نظری مارکسیستهای جوان ایرانی بکار گرفته می شدند. جالب توجه آنکه هر دوی آنها، یعنی «اصول علم اقتصاد» اثر نوشین، و «اصول مقدماتی فلسفه» اثر ژرژ پولیتزر بطرز وحشتناکی ساده پندارانه، تقلیل گرا (اقتصادی)، و مکانیکی (در رابطه با اقتصاد و ماتریالیسم تاریخی) بودند. سوم، این نوشتارها، علیرغم استفاده شان از مدل های نظری کلان، از لحاظ تاریخ نگاری به یک دیدگاه محدود می انجامند: دیدگاهی که شدیداً نهادمدار (Institutional)، سیاسی، و ساختارگرایانه است. اعضای طبقه کارگر عمدتاً در محل کار مورد ارزیابی قرار می گیرند؛ در حالیکه فعالیت اوقات فراغت آنها، و جایگاهشان در خانواده، اجتماع، و شرایط عمومی فرهنگی و سیاسی غیرنهادی (غیررسمی) بسادگی مورد بی اعتنایی قرار می گیرد. احسان طبری، نظریه پرداز شاخص حزب توده، شکل گیری «طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی» را به ظهور سرمایه داری، که با تأسیس کارخانه ها در اواخر قرن نوزدهم، در دوره حکومت ناصرالدین شاه مقارن بود، مر تبط می داند. در این دوره، شماری از کارگران، نظیر شاگردان صنعت گران خرد خصلتی پیش پرولتری و صنفی (پیشاسرمایه داری) داشتند، در حالیکه کارگران واقعی آنها بودند که بعلت موقعیت اجتماعی شان (یعنی تمرکزشان) و فروش نیروی کارشان در مقابل دریافت مزد، بیشترین شباهت را به پرولتاریای صنعتی داشتند. علاوه، وی چنین ادامه می دهد که «بعلت غیر متعارف بودن توسعه ی سرمایه داری در ایران» بورژوازی صنعتی و پرولتاریای صنعتی هیچیک قادر به رشد همه جانبه نبودند. بنابراین، از دیدگاه طبری، شکل و خصلت طبقات اجتماعی، مستقیماً از خصلت -

سیاسی آن می پردازد. یکی دیگر از تاریخ دانان روسی، م. ایوانف نیز بخش هایی از کتابش را به بررسی عمومی اوضاع طبقه کارگر تا اوایل دهه ی ۱۹۲۰ اختصاص داده است. این کتاب در سال ۱۹۷۷ بوسیله ی حزب توده ایران به فارسی برگردانده شد. پس از انقلاب، یکی از ایدئولوگ های حزب توده بنام مهدی کیهان، بخش هایی از پایان نامه دکتراى خود را که در سال ۱۹۵۴ در شوروی سابق تدوین شده بود به چاپ رسانید. این تحقیق، دربرگیرنده دوره میان سال های ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳ است، دوره ای که سرشار از فعالیتهای شدید اتحادیه ای است. اما مهم ترین و مؤثرترین اثری که از این مکتب به یادگار مانده است کتاب «بررسی جنبش کارگری و کمونیستی در ایران» اثر عبدالصمد کامبخش، یکی از رهبران حزب توده است. این اثر نیز یک بررسی از جنبش های اتحادیه ای و کمونیستی در سال های ۱۹۲۰ و بخصوص سالهای ۱۹۴۰ است.

اکثریت سازمان های چپ گرا در ایران امروز، بخصوص آنها که ریشه در گروهبندی های چپ گرای چریکی داشته اند، از مارکسیسم مشابهی پیروی کرده اند. وجه تمایز آنها از حزب توده تاکتیک های سیاسی شان است و نه پایگاه نظری آنها. این گروه ها نیز بر آثار تاریخی تاریخ دانان فوق تکیه نموده اند. گرچه این گروه ها به تدوین تاریخ طبقه کارگر از دیدگاه خودشان دست نزده اند، اما در سطح وسیعی به تفسیر رفتار کارگران پرداخته اند. شاخص ترین این نوشته ها که مبنای استراتژی جنبش چریکی در ایران بوده اند عبارتند از «رد تئوری بقا» و لزوم مبارزه مسلحانه که در سال ۱۹۷۰ بوسیله ی امیر پرویز پویان تدوین شد. و دیگر «مبارزه مسلحانه: هم استراتژی و هم تاکتیک» که (در سال ۱۹۷۰) بوسیله مسعود احمدزاده تدوین گردید؛ آنچه که یک انقلابی باید بداند» که (در سال ۱۹۷۰) بوسیله علی اکبر صفایی فراهانی به تحریر درآمد؛ و بالاخره «مبارزه مسلحانه: راهی برای بسیج توده ها» که در سال ۱۹۷۳ توسط بیژن جزینی نوشته شد.

#### خصائص عمومی تاریخ نگاری مارکسیستی:

بررسیهای تاریخی و نوشته های سیاسی معاصر که با استفاده از دیدگاه مارکسیستی تدوین شده اند از چهار خصلت عمومی برخوردار هستند. اول،

بزرگوار و محترم، برای هر یک از اینها که در این مقاله به آن اشاره شده است، باید حتماً به منابع زیر مراجعه کرد.

منابع

این بخش به دلیل کیفیت پایین اسکن، به صورت یک بلوک تاریک و بی‌محتوا درآمده است.

این بخش نیز به دلیل کیفیت پایین اسکن، به صورت یک بلوک تاریک و بی‌محتوا درآمده است.

تاریخ شفاهی

«متعارف» و یا «غیرمتعارف» بودن - ساختار سرمایه داری استخراج می شود.

حتا در این چارچوب محدود، گاهی با یک تاریخ مصنوعی از کارگران مواجه هستیم؛ به عبارت دیگر، با تاریخ نهادهای اجتماعی و نه مردمی که درگیر آن نهادها هستند. فرضیه اساسی این دیدگاه آنستکه طبقه کارگر تنها بعنوان یک گروه بندی رسمی، در سازمان های رسمی، نظیر اتحادیه ها و احزاب سیاسی، موجودیت دارد. به اختصار، این آثار به معنی دقیق، بیانگر تاریخ طبقه کارگر، یعنی تاریخ زنان و مردان کارگر، زندگی، فرهنگ، سنت ها، ایده ها، سیاست و فعالیت هایشان در سازمانهای کارگری، در فرایند کار و در بازار کار، نمی باشند. در حقیقت، این آثار بیانگر تاریخ سازمان های رسمی آنها و جنبش کمونیستی است.

و بالاخره، بنظر می رسد اینگونه تاریخ نگاری ها، ولو به درجات گوناگون، از یک نگرش غایت گرایانه (Teleological) و جوهرگرایانه (Essentialist) نسبت به طبقه کارگر برخوردار هستند. مهدی کیهان با تجزیه و تحلیل مبارزات کارگری سالهای ۱۹۴۰ برای بهبود مزد و شرایط کار، در سال ۱۹۵۴ چنین نوشت: «در یک انقلاب ضدامپریالیستی و ضدنفوذالی در ایران، طبقه کارگر مستمترترین مبارز علیه امپریالیسم است که قادر به حل مشکلات انقلاب بورژوا - دموکراتیک، به معنی ضدنفوذالی، می باشد.» البته هیچ مدرک تاریخی - تجربی برای اثبات این اظهار نظر در مورد ایران موجود نیست. و امروز، پس از ۲۵ سال، یک روزنامه چپ گرا - «اخبار کارگران» - در مورد مبارزات کارگران ایران در جریان انقلاب ۱۹۷۹ می نویسد: «این مسئولیت همچنان بر دوش طبقه کارگر است تا با سازماندهی خود و مردم و نابودی کامل استثمارکنندگان، وظیفه اش در راه بازسازی جهان را به انجام رساند. این فرمان تاریخ است، و طبقه کارگر این وظیفه را قطعاً به انجام خواهد رسانید.» (تاکید از نویسنده مقاله)

ناتمام

بخش دوم این مقاله و فهرست منابع آنرا در شماره آینده خواهید خواند.